

## • (الفرق بين العصمة والتسديد .. لقاء موسى (عليه السلام) بالعبد الصالح (عليه السلام)) ..

### • تفاوت بين عصمت و تسديد... ملاقات موسى (عليه السلام) با عبد صالح (عليه السلام)

خاض في العصمة، الموضوع الذي اختص الله به حجه وأوليائه، من لا عهد له به وأقحم نفسه فيما لا يخصه، فصار كمن يطلب الماء في صحراء قاحلة، ومن أين يرتوي عذب الفرات بعد أن صد عن معينه الصافي.

عصمت، موضوعي است که خداوند آن را به حجت‌ها و اولیاء خودش اختصاص داده است ولی کسانی که نسبت به آن آشنایی ندارند، به ناروا به آن پرداخته‌اند. حال این افراد شبیه وضعیتی کسی است که در صحرای خشک به دنبال آب می‌گردد؛ او کجا می‌تواند از آب گوارا سیراب شود و حال آن که از چشمه‌ی زلال آن دور مانده است.

إذن، دعونا نقف مع المعين الصافي، قائم آل محمد (عليه السلام) ومجمع بحري علي وفاطمة عليهما السلام وهو يوضح ما يرتبط بالعصمة، في وقفة مع المثل القرآني العظيم رحلة موسى إلى مجمع البحرين.

بنابراین بیاید با چشمه‌ی آب روان و زلال، قائم آل محمد (عليه السلام) و محل تلاقی دو دریای علی و فاطمه (علیهما السلام) همراه شویم، تا وی مسایلی مربوط به عصمت را با پرداختن به داستان بزرگ قرآنی «سفر موسی به مجمع البحرين» توضیح دهد.

فقد سألت العبد الصالح (عليه السلام)، وقلت: إذا سمحت بالتفريق بين العصمة والتسديد.

از عبد صالح (عليه السلام) پرسیدم و گفتم: «لطفاً تفاوت بین عصمت و تسدید را بیان فرمایید».

فأجابني (عليه السلام): (كل من يعتصم بالله عن محارم الله فهو معصوم بقدر اعتصامه بالله، فالعصمة لها جهة من العبد وجهة من الرب، فالعبد بمقدار إخلاصه يكون معتصماً بالله، والرب بمقدار توفيقه يكون عاصماً للعبد، والإخلاص والتوفيق

## مرتبطان، والتوفيق قرين الإخلاص وينزل من السماء بقدر الإخلاص، والتسديد من ضمن التوفيق النازل.

ایشان (علیه السلام) چنین پاسخ دادند: «هر کس که از حرام‌های الهی به خداوند پناه و اعتصام جوید، به مقدار تکیه‌ای (اعتصامی) که نسبت به خداوند دارد، معصوم است. یک جهت عصمت مربوط به بنده و جهت دیگر آن مربوط به پروردگار می‌باشد. بنده به مقدار اخلاصش، معتصم به خدا می‌شود و پروردگار به میزان توفیق او، به بنده عصمت می‌بخشد. اخلاص و توفیق با هم مرتبط هستند. توفیق، هم‌نشین اخلاص است و به مقدار اخلاص، از آسمان فرود می‌آید. تسدید نیز در خلال توفیق نازل می‌گردد.

**ولكن أنت في حقيقة الأمر تريد العصمة التي يعصم بها الأوصياء (عليهم السلام)، وهذه كما شرحت لك فيما سبق من جهة حقيقتها ولكنها فقط منصوصة، أي إنّ حقيقة العصمة موجودة في كل إنسان وهي فطرة الإخلاص، وهي النور الذي أظهره للوجود، وكل إنسان قادر على الاعتصام بالله عن محارم الله، وهو مفطور على هذا ولكنه ربما ضيع حظه).**

البته شما در واقع به دنبال تبیین مفهوم عصمتی هستی که اوصیاء (علیهم السلام) به آن معصوم می‌شوند. قبلاً بعد حقیقتی این قضیه (عصمت اوصیاء) را برای شما تشریح نمودم ولی (چیزی که باقی می‌ماند) «منصوص» بودن آن (مشخص بودن آن توسط پروردگار) است. حقیقت عصمت در تمام انسان‌ها موجود است که همان فطرت اخلاص می‌باشد؛ یعنی نوری که آن را موجودیت و ظهور بخشیده است و هر انسانی می‌تواند از حرام‌های الهی به خداوند پناه جوید و انسان بر این فطرت می‌باشد ولی گاهی اوقات ممکن است بهره‌ی خود را از دست داده باشد».

### **فقلت: وهل فرق عصمة الحجة عن غيره بدرجة تجليها عنده.**

من گفتم: آیا تفاوت عصمت حجت با عصمت دیگران، بر اساس میزان تجلی عصمت برای حجت است؟

**فقال (عليه السلام): (الفرق في عصمة الأوصياء فقط أنهم معتصمون بالله بدرجة لا يدخلون في الباطل ولا يخرجون من الحق، فمن يتبعهم يأمن من الضلال ويعرف الحق بقدر متابعتهم لهم. وأيضاً - وهو الأهم - أن من يعرف الحقائق سبحانه قد نصّ على عصمتهم.**

فرمود: «تنها تفاوت در عصمت اوصیاء این است که آنها با درجه‌ای به خدا اعتصام یافته‌اند که وارد باطل نمی‌شوند و از حق خارج نمی‌گردند. لذا هر کس که از آنها پیروی کند نیز از گمراهی

ایمن می‌شود و به اندازه‌ی پیروی از آنها، حق را می‌شناسد. همچنین کسی که حقایق را می‌داند (خدای سبحان) بر عصمت آنها با نصّ (به طور صریح) صحّه می‌گذارد؛ و این مهمترین نکته در این مقوله است.

والعصمة درجات وليس درجة واحدة، ولكن ما يهّم الناس منها هذا القدر: أنّ المعصوم لا يدخلهم في باطل ولا يخرجهم من حق، ولكن لو اجتمع معصومان بدرجتين متفاوتتين في العصمة لكان الفرق بينهما جلياً كما لو أنك ترى الأدنى غير معصوم وهو يواجه الأعلى، أي مثل حال موسى (عليه السلام) في مواجهة العالم، هل ترى حاله كيف كان، إذا كان يحتاج إلى توضيح أكثر أوضح لك).

عصمت نه یک درجه بلکه دارای درجاتی است؛ ولی آنچه برای مردم اهمیت دارد همین مقدار است که: معصوم آنها را وارد باطل نمی‌سازد و از حق خارج نمی‌گرداند. ولی اگر دو معصوم با دو درجه‌ی متفاوت در عصمت، یک جا گرد آیند، فرق بین آنها آشکار خواهد شد؛ به طوری که شما فرد پایین‌تر در مواجهه با فرد بالاتر، غیر معصوم می‌بینی؛ مانند وضعیت حضرت موسی (علیه السلام) در مواجهه با عالم (عبد صالح). آیا دیده‌ای که وضعیت او چگونه بوده است؟ اگر به شرح بیشتری نیاز دارد، برای شما توضیح دهم.»

**فقلت: نعم، إن سمح وقتك.**

گفتم: بله، اگر وقت‌تان اجازه می‌دهد.

**فقال (عليه السلام): (انظر إلى كلمات العبد الصالح مع موسى (عليه السلام): (قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ..... قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ..... قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ..... قَالَ هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ..... وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا) (1).**

فرمود: «به کلمات عبد صالح با موسی (علیه السلام) بنگر:» (گفت: تو را شکیبایی همراهی با من نیست .... گفت: نگفتم که تو را شکیبایی همراهی با من نیست؟ .... گفت: آیا به تو نگفتم که تو را شکیبایی همراهی با من نیست؟ .... گفت: اکنون زمان جدایی میان من و تو است و تو را از راز آن کارها که تحمل صبرشان را نداشتی، آگاه می‌کنم .... و من این کار را به میل خود نکردم، این است راز

آنچه که تو شکیبایی آن را نداشتی»<sup>۲</sup>.

لا یکاد یکلمه إلا وبکته بقلة الصبر، مع أن الصبر - كما تعلم - وصفه الرسول  
الکريم ص بالنسبة للإيمان بمنزلة الرأس من الجسد (3)، والله تعالى أيضاً يقول: (وَمَا  
يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا نُو حَظَّ عَظِيمٍ) (4).

هیچ سخنی با وی نگفته مگر این که او را به خاطر کمی صبر نکوهش کرده است در حالی که  
همان طور که می‌دانی، پیامبر ص نسبت صبر به ایمان را به نسبت سر به بدن همانند کرده  
است.<sup>۵</sup> خدای متعال نیز می‌فرماید: «(برخوردار نشوند از این، مگر کسانی که شکیبیا  
باشند، و کسانی که از ایمان بهره‌ای بزرگ داشته باشند)»<sup>۶</sup>.

هل تلاحظ موسى (عليه السلام) نبياً ورسولاً من أولي العزم (عليهم السلام) بماذا وصفه  
العبد الصالح؟ وصفه بأنه لا يمكنه أن يصبر معه، أي لو أنك كنت بين الاثنين فمن  
ستتبع، تتبع موسى (عليه السلام) أم العبد الصالح؟ من منهما كان محتاجاً للآخر عندما  
اجتمعا؟ من منهما كان يرشد الآخر؟ من منهما يعلم الآخر؟

آیا ملاحظه می‌کنی که عبد صالح، حضرت موسی (علیه السلام) را که پیامبر و فرستاده‌ای از جمله  
پیامبران اولو العزم (علیهم السلام) است، به چه چیزی توصیف کرده است؟ او را این گونه وصف کرده  
که نمی‌تواند با وی صبر پیشه سازد. حال اگر شما بین این دو نفر بودی، از کدام یک پیروی  
می‌کردی؟ حضرت موسی (علیه السلام) یا عبد صالح؟! وقتی این دو به هم رسیدند، کدام یک محتاج  
دیگری بود؟ کدام یک مرشد و هادی دیگری بود؟ کدام یک به دیگری علم آموخت؟

۲ - كهف: 67، 72، 75، 78 و 82.

3. الكافي: ج 2 ص 87 ح 2.

4. فصلت: 35.

۵ - كافي: جلد 2 صفحه 87 حديث 2.

۶ - فصلت: 35.

موسى بين سبب اتباعه للعبد الصالح وهو العلم والمعرفة (قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا) (7)، أي إنه محتاج له، فهذا يبين لك بجلاء تمايز المعصومين.

موسى دليل پیروی از عبد صالح را که همان کسب علم و معرفت بود، بیان نمود: «(موسى به او گفت: آیا با تو بیایم تا آنچه به تو آموخته‌اند به من بیاموزی؟)»<sup>۸</sup>. یعنی موسى محتاج او بود، و این به وضوح تفاوت و تمايز معصومين را به شما نشان می‌دهد.

ربما يبقى هناك إشكال كتبه بعض من يجهلون الحقيقة وخاضوا فيما لا يعلمون، لما ذكروا أن العبد الصالح ليس أعلم من موسى ولكنه خص بعلم الباطن، وإن موسى (عليه السلام) خص بعلم الشريعة، وذكروا أن موسى حجة على العبد الصالح. ربما هذا هو رأيهم جميعاً، لأنهم لا يتصورون أن يكون العبد الصالح أفضل من موسى فعثروا به.

برخی از کسانی که به حقیقت آگاهی ندارند و در حوزه‌ای که نسبت به آن بی‌اطلاع‌اند ورود می‌کنند، مطلبی را مطرح نموده و به نگارش در آورده‌اند که شاید به عنوان اشکال اینجا باقی بماند. این عده می‌گویند که عبد صالح از موسی داناتر نبوده اما وی به علم باطنی، تخصیص یافته و موسی (علیه السلام) نیز از علم شریعت مطلع بوده است. اینها بر این قول‌اند که موسی بر عبد صالح حجت است. شاید این عقیده و نظر همه‌ی آنها باشد زیرا از آنجا که این عده گمان نمی‌کنند عبد صالح برتر از موسی است لذا به خطا افتاده و به بیراهه رفته‌اند.

الحقيقة أن الأمر محسوم قرانياً لصالح العبد الصالح، فهذا تصريح قرآني واضح بتسليط العبد الصالح على موسى (عليه السلام) وكونه حجة عليه: (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) (9)، هل تلاحظ: لا أعصي لك أمراً.

حقیقت آن است که قرآن قاطعانه به نفع عبد صالح نظر می‌دهد. این تصریح آشکار قرآن است که به چیرگی و حجت بودن عبد صالح بر موسی (علیه السلام) حکایت دارد: «(اگر خدا بخواهد مرا صابر خواهی یافت آن چنان که در هیچ کاری تو را نافرمانی نکنم)»<sup>۱۰</sup>. ملاحظه می‌کنی: در هیچ کاری تو را نافرمانی نکنم.

7. الكهف: 66.

۸ - كهف: 66.

9. الكهف: 69.

۱۰ - كهف: 69.

وهذه أيضاً: (فَدَّ بَلَغَتْ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا) (11)، هل تلاحظ اعتذار موسى (عليه السلام) وصيغته، فموسى (عليه السلام) يبيّن هنا بجلاء أنه متعلم وفاشل أيضاً في التعلم.

و همچنین: «(که از جانب من معذور باشی)»<sup>۱۲</sup>. آیا عذرخواهی موسی و کیفیت آن را ملاحظه می‌کنی؟ در اینجا موسی (عليه السلام) به روشنی بیان می‌دارد که او آموزنده و طالب علم است، و البته شکست خورده و ناکام!

وأيضاً لاحظ العبد الصالح كيف يخاطب موسى (عليه السلام): (قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) (13).

همچنین بنگر که عبد صالح چگونه موسی (عليه السلام) را مخاطب خود قرار می‌دهد: «(گفت: اگر از پی من می‌آیی، نباید که از من چیزی بپرسی تا من خود تو را از آن گاه کنم)»<sup>۱۴</sup>.

لا تنسى أنّ هؤلاء حجج الله سبحانه، وموسى من أولي العزم من الرسل عليهم السلام وهم فقط خمسة، والعبد الصالح يكلمه كما يكلم طفلاً يريد تعليمه: (قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا)، لا أدري هل كنت تقرأها هكذا، هل كنت تلاحظ هذا سابقاً؟).

فراموش نکن که آنها حجت‌های خداوند سبحان هستند و موسی جزو پیامبران اولوالعزم (علیهم السلام) که تعداد آنها فقط پنج نفر است محسوب می‌شود. عبد صالح آن گونه با وی سخن می‌گوید که گویی با کودکی که می‌خواهد به وی آموزش دهد در حال گفتگو است: «(گفت: اگر از پی من می‌آیی، نباید که از من چیزی بپرسی تا من خود، تو را از آن گاه کنم)».

نمی‌دانم آیا شما قبلاً این آیه را این گونه می‌خوانده‌اید؟ آیا بیشتر چنین چیزی را ملاحظه کرده بودی؟».

---

11. الكهف: 76.

۱۲ - كهف: 76.

13. الكهف: 70.

۱۴ - كهف: 70.

**فقلت: الحمد لله، ومن أين، وهل كنا نعرف شيئاً، سبحان الله على حلمه.**

گفتم: الحمد لله، از کجا؟ آیا ما چیزی می دانستیم؟ سبحان الله، خدا چه قدر بردبار است.

**فقال (عليه السلام): (الآن، إذن اقرأها وفق هذا وستجد فيها الكثير، فقط سأبين لك ما سبب لقاء موسى (عليه السلام) إجمالاً:**

ایشان (عليه السلام) فرمود: «اکنون آن را این گونه بخوان که در آن چیزهای زیادی خواهی یافت. فقط به اختصار علت دیدار و ملاقات موسی (عليه السلام) را برای شما بیان می دارم:

**موسى تصور أنه عرف الحقيقة وحارب الأنا خصوصاً أنه من كان لا يرى نفسه خيراً من كلب أجرب (15)، وأيضاً موسى (عليه السلام) تعرف طلبه أن يكون قائم آل محمد، أظنك قرأت هذه الروايات (16)، كان لقاؤه لهذين السببين.**

موسى تصور می کرد که حقیقت را دریافته و با منیت خود مبارزه کرده است؛ خصوصاً این که وی کسی بود که خویشان را از یک سگ گر هم برتر نمی دانست<sup>۱۷</sup>. همچنین می دانی که موسی (عليه)

---

**15.** نقل ابن فهد الحلبي: (أن الله سبحانه أوحى إلى موسى (عليه السلام): إذا جئت للمناجاة فاصحب معك من تكون خيراً منه، فجعل موسى لا يعترض أحداً الا وهو لا يجسر أن يقول: إني خير منه، فنزل عن الناس وشرع في أصناف الحيوانات حتى مر بكلب أجرب، فقال: أصحب هذا فجعل في عنقه حبلاً ثم مر به فلما كان في بعض الطريق شمر الكلب من الحبل وأرسله، فلما جاء إلى مناجاة الرب سبحانه قال: يا موسى أين ما أمرك به؟ قال: يا رب لم أجده، فقال الله تعالى: وعزتي وجلالي لو أتيتني بأحد لمحوتك من ديوان النبوة) عدة الداعي: ص 204.

**16.** هذه منها: عن سالم الأثل، قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علي الباقر (عليه السلام) يقول: (نظر موسى بن عمران في السفر الأول إلى ما يُعطى قائم آل محمد من التمكين والفضل، فقال موسى: رب اجعلني قائم آل محمد. فقيل له: إن ذلك من ذرية أحمد. ثم نظر في السفر الثاني فوجد فيه مثل ذلك، فقال مثله، فقيل له مثل ذلك، ثم نظر في السفر الثالث فرأى مثله، فقال مثله، فقيل له مثله) كتاب الغيبة - محمد بن إبراهيم النعماني: ص 246 - 247.

<sup>۱۷</sup> - ابن فهد حلبي نقل نموده: «خداوند سبحان به حضرت موسی (عليه السلام) وحی کرد که هنگامی برای مناجات نزد من می آیی، فردی را به همراهت بیاور که تو از او بهتر باشی. موسی (عليه السلام) هر کس را که می دید، جرات نمی کرد بگوید من از او بهترم لذا دست از مردم برداشت و در میان انواع حیوانات، شروع به جست و جو کرد تا این که به سگ گری برخورد کرد. گفت این را با خود می برم، در گردنش ریسمانی انداخت و او را با خود کشید. در میان راه ریسمان را گشود و سگ را رها کرد. وقتی به مناجات پروردگار سبحان رسید، به او فرمود: ای موسی کجاست آنچه که به تو امر کردم؟ گفت پروردگارا آن را نیافتم. خدای متعال فرمود: به عزت و جلالم قسم اگر حتی یک نفر را می آوردی، نام تو را از دیوان نبوت پاک می کردم». عدة الداعي: صفحه 204.



(السلام درخواست کرده بود که او قائم آل محمد باشد. به گمانم روایات آن را خوانده باشی<sup>۱۸</sup>. دیدارش (با آن عالم) به این دو دلیل بوده است.

إذا كنت تقرأ بداية حركة موسى (عليه السلام) تجد أنه يبحث عن مجمع البحرين، ويصف حاله أنه لا مانع عنده أن يمضي الدهور في البحث عن مجمع البحرين، (أمضي حقبا)، هل تلاحظ شوق موسى (عليه السلام) ليصل إلى مجمع البحرين واهتمامه، ويعتبر أن الدهور أمر طبيعي أن يقضيه في البحث عن مجمع البحرين.

اگر آغاز ماجرای سفر موسی (علیه السلام) را بخوانی می بینی که وی به دنبال مجمع البحرين (محل تلاقی دو دریا) بوده است. وی حال خود را چنین توصیف می کند که اگر روزگاری دراز را صرف یافتن مجمع البحرين کند (امضی حقبا)، چیزی جلودارش نیست! آیا اشتیاق و اهتمام موسی (علیه السلام) برای رسیدن به مجمع البحرين را می بینی؟ وی صرف نمودن روزگارهایی طولانی برای رسیدن به مجمع البحرين را طبیعی و عادی به شمار می آورد.

طيب، الآن هل بربك يمكن أن يضيع أحدًا مكاناً يجتمع فيه نهران؟! النتيجة ضيعة، أليس كذلك؟ فهل يعقل أنه كان يقصد مكان اجتماع نهرين ومرّ به وضيعة، هل التفت إلى هذا؟

بسیار خوب، حال تو را به خدا، آیا ممکن است کسی محل برخورد دو نهر را گم کند؟! در حالی که نتیجه‌ی حاصل شده، گم کردن آن بود! آیا این طور نیست؟ آیا معقول است که وی به دنبال محل تلاقی دو نهر باشد ولی از آن عبور کند و بعد آنجا را گم کند و از دست بدهد؟ آیا هیچ به این قضیه دقت کرده‌ای؟

إنما اذهب إلى سورة الرحمن وانظر البحرين الذين يلتقيان ومجمعهما هناك، وانظر ما ستجد هناك، ستجد روایات كثيرة رواها السنة والشیعة أنّ البحرين هما علي وفاطمة، ومجمعهما الحسن والحسين عليهما السلام والحجج من بعدهم عليهم (السلام) (19)، إذن مجمع البحرين رجل وليس مكاناً، ولهذا ضيعة.

۱۸ «: ن حدیث از آن جمله است: سالم الاشل گفته از امام باقر شنیدم که فرمود -موسی بن عمران و در سفر اول (تورات) نظر کرد و مقام قائم آل محمد را در مکتب و قدرت و فضیلت مشاهده نمود و از خدا خواست نمود: خداوندا! مرا قائم آل محمد قرار بده! به او گفته شد: قائم از فرزندان احمد است. سپس در سفر دوم نگرینت و دوباره مانند همان مطلب قبلی را یافت و مانند آن را از خداوند درخواست کرد و همان پاسخ را شنید. سپس در سفر سوم نگرینت و همان مطلب را دید و همان سخن را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید کتاب غیبت .» تا 247 246 محمد بن ابراهیم نعمانی: صفحه

19. انظر: کتاب رحلة موسی الی مجمع البحرين، السید أحمد الحسن (علیه السلام).



به سراغ سوره‌ی الرحمن برو و دو دریایی که آنجا به هم می‌رسند را نظاره کن (البحرین الذی يلتقيان)؛ محل تلاقی‌شان آنجا است؛ بین که چه خواهی یافت. روایات فراوانی از سنی و شیعه نقل شده که منظور از دو دریا، علی و فاطمه (علیهما السلام) است و حاصل اجتماعشان نیز حسن و حسین (علیهما السلام) و حجت‌های بعد از آنها هستند<sup>۲۰</sup>. بنابراین مجمع البحرین، یک انسان است و نه یک مکان؛ به همین دلیل است که موسی آن را گم کرد و از دست داد.

**وهذه كانت الأولى أي إنه ضيعه، فهل تری شدید اهتمامه ومع هذا مرّ بقربه وجلس بقربه ولم يعرفه، ومن هو؟ إنه موسى (عليه السلام) نبي من أولي العزم، مع هذا ضيع هدفه الذي كان يعتبر أن إنفاق الدهر في البحث عنه قليل، هل لاحظت هذا؟**

این نکته‌ی اول، یعنی موسی (علیه السلام) او را گم کرد. آیا هیچ دقت کرده‌ای که موسی با وجود اهتمام شدیدی که دارد، از نزدیک آن گذشت و حتی کنارش نشست ولی او را شناخت و ندانست کیست؟ موسی (علیه السلام) یکی از پیامبران اولو العزم است، ولی با این وصف، هدف و مقصودش را گم کرد؛ همان هدفی که سپری کردن روزگارانی دراز برای یافتن آن را کم می‌شمارد. آیا به چنین چیزی دقت کرده بودی؟

**هذا مهم جداً، اليوم هم لا يلتفتون إلى هذا، لا ينتبهون ربما هم أيضاً ضيعوا الهدف، سبحان الله، وهل هم خير من موسى (عليه السلام).**

این بسیار مهم است. امروزه آنها به چنین نکته‌ای توجه ندارند. شاید آنها نیز ندانسته هدف را گم کنند. سبحان الله، آیا آنها از موسی (علیه السلام) برتر می‌باشند؟».

**فقلت: وهل يمكننا أن نقول أن القائم مجمع بحر الأئمة و بحر المهديين، وهو ما طلبه موسى (عليه السلام).**

گفتم: آیا می‌توانیم بگوییم قائم حاصل اجتماع دریای ائمه و دریای مهدیین است و او همان کسی است که موسی (علیه السلام) در پی‌اش بود؟

**فقال (عليه السلام): (لا، علي وفاطمة عليهما السلام، القائم هو حصيلة اجتماعهما، الحصيلة التي جاء الخلق لأجلها، وهي المعرفة "27" حرفاً من التوحيد والمعرفة، مجمع البحرین).**

فرمود: «خیر، قائم حاصل اجتماع علی و فاطمه (علیهم السلام) است، حاصلی که خلق، برای آن به وجود آمده که همان شناخت «۲۷» حرف درباره‌ی توحید و معرفت است؛ همان مجمع البحرین».

ثم استمر العبد الصالح في بيان بعض ما في رحلة موسى إليه، فقال (عليه السلام):  
(موسى تعهد بالصبر ومع هذا وجد نفسه يخرج من فشل ليقع في آخر: (قَالَ لَا تُؤَاخِدُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا) (21)، هذه المرة الأولى. أما الثانية فانظر إلى موسى (عليه السلام) كيف انكسر. فيها: (قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا. فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا) (22).

سپس عبد صالح (علیه السلام) به تبیین گوشه‌ای از وقایع سفر موسی به سوی او (مجمع البحرین) پرداخت و فرمود: «موسی متعهد شد که صبر پیشه کند ولی خود را چنان یافت که از شکستی به شکست دیگر رهسپار است:» (گفت: اگر فراموش کرده‌ام مرا بازخواست مکن و به این اندازه بر من سخت مگیر) «۲۳». این بار اول! بین موسی (علیه السلام) بار دوم چگونه شکست خورد: «(گفت: اگر از این، پس از تو چیزی پرسم با من همراهی مکن، که از جانب من معذور می‌باشی)» «۲۴».

وفي الثالثة ربما أنك تلاحظ أن موسى (عليه السلام) قد اختار الصمت، أو أن الصمت هو الذي اختار موسى (عليه السلام)، ظل موسى يستمع فقط لم يتكلم بعدها. تعلم موسى (عليه السلام) وتحقق الهدف من مجيئه.

در دفعه‌ی سوم شاید (اگر دقت کنی) ملاحظه می‌نمایی که موسی (علیه السلام) سکوت را برگزید؛ یا این سکوت بود که موسی (علیه السلام) را برگزید! موسی فقط می‌شنید و پس از آن دیگر سخنی بر زبان نراند. موسی (علیه السلام) علم را فراگرفت و هدف از آمدنش محقق گشت.

21. الكهف: 73.

22. الكهف: 76.

۲۳ - كهف: 73.

۲۴ - كهف: 76.

العبد الصالح قال لموسى بهذه الأفعال البسيطة كل شيء، قال له: إن محاربة الأنا مراتب لا تنتهي، ونعمة الله لا تحصى، والمقامات التي يمكن للإنسان تحصيلها لا تحصى.

عبد صالح با این کارهای ساده، همه چیز را به موسی فهماند؛ به او گفت: مبارزه با منیت مراتب و درجاتی نامتناهی دارد، نعمت‌های خدا به شماره نمی‌آید (قابل اندازه‌گیری نیست)، و مقاماتی که انسان می‌تواند به آنها دست یابد نیز قابل اندازه‌گیری نیست (لا تحصى)».

فتدرج العبد الصالح لموسى (عليه السلام) في مراتب التوحيد، فالأولى كانت "أنا" والثانية "نحن" والثالثة "هو"، ومع أنها كانت بأمر الله ولكنها على التوالي تشير إلى الكفر بمرتبة ما (أنا وليس هو)، والشرك بمرتبة ما (أنا وهو)، والتوحيد (هو فقط).

عبد صالح، موسی (علیه السلام) را در مراتب توحید گام به گام به جلو رهنمون شد؛ درجه‌ی اول «أنا» (من)، درجه‌ی دوم «نحن» (ما) و درجه‌ی سوم «هو» (او) بود. اگر چه همه‌ی اینها به امر خدا بود ولی این درجات به ترتیب به مراتب کفر (من و نه او)، شرک (من و او) و توحید (فقط او) نیز اشاره دارد.

(..... أَمَا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ ..... وَأَمَا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا \* فَأَرَدْنَا ..... وَأَمَا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ ..... وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي .....)(25).

«... اما آن کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند، خواستم .... اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند ترسیدیم که آن دو را به عصیان و کفر دراندازد \* خواستیم .... اما دیوار از آن دو پسر یتیم از مردم این شهر بود که در زیرش برای آن پسران، گنجی بود. پدرشان مردی صالح بود. پروردگار تو می‌خواست .... و من این کار را به میل خود نکردم .....» ۲۶.

فقلت: (لن) تفيد التأييد، وقالها العبد الصالح لموسى (عليه السلام) "إنك لن تستطيع معي صبراً"، الآن إذا ما كان الباب مفتوحاً إلى الله إلى ما لا نهاية وأراد غير موسى

(علیه السلام) أن يكون من أهل بيت العبد الصالح، أي منهم أهل البيت كيف يصل،  
وموسى (علیه السلام) لن يستطيع صبراً معه، فكيف بغيره؟

گفتم: «لن» به معنای «هرگز» است و عبد صالح آن را خطاب به موسی (علیه السلام) گفت: «(تو) را هرگز شکیبایی همراهی با من نیست». اکنون اگر باب به سوی خدا تا بی‌نهایت باز باشد و کسی غیر از موسی (علیه السلام) بخواهد جزو اهل بیت عبد صالح گردد، یعنی جزو خود اهل بیت شود، چگونه امکان رسیدن به آن را دارد در حالی که موسی (علیه السلام) نتوانست صبر پیشه کند چه برسد به دیگران؟

**فقال (علیه السلام): (یعنی تقصد هل يستطيع غير موسى (علیه السلام) أن يصبر، وهل أنت عرفت على ما كان الصبر؟ بينت لك فيما سبق وإن لم أحدد أن الصبر بالتحديد كان عن هذا الشيء، هل يمكن أن تخبرني على ما كان الصبر؟).**

فرمود: «یعنی منظورت این است که آیا کسی به غیر از موسی (علیه السلام) وجود دارد که بتواند صبر پیشه کند؟ آیا شما می‌دانی صبر بر چه چیزی بود؟ اگر چه دقیقاً مشخص نکردم ولی قبلاً برای شما توضیح دادم، که صبر درباره‌ی چه چیزی بود. آیا ممکن است به من بگویی که صبر بر چه بوده است؟».

**فقلت: ما أعرف، وما يخطر في بالي استحي قوله.**

گفتم: نمی‌دانم. چیزی به ذهنم می‌رسد که از گفتن آن شرم می‌کنم.

**فقال (علیه السلام): (قله).**

فرمود: «آن را بگو».

**فقلت: ما لم يطقه يونس - والله أعلم - أول الأمر، وأعتذر.**

گفتم: همان چیزی که یونس در ابتدای کار آن را تاب نیاورد - و الله اعلم - عذر می‌خواهم.

**فقال (علیه السلام): (انظر لما جاء موسى (علیه السلام) للقاء العبد الصالح، جاء لأنه ظن أنه قد حارب نفسه وقتل الأنا في داخله، الآن الامتحان كان في هذا، يعني العبد الصالح كان يقول لموسى (علیه السلام) أنت سترافقتي وأنت تعرف أي حجة عليك والله**

أمرک بإطاعتي، ولكن لن تكون كما أمرک الله ولن تكون كما تعهدت، بل ستظهر الأنا من أعماقک وستعرض عليّ رغم کوني حجة عليك ورغم تعهدک بالصبر، أي إنه کان يقول له: الآن سأمتحنک وأظهر الأنا التي في داخلک، ولكن قالها بتلك الصورة " إنک لن تستطيع معي صبراً "، هل عرفت الآن؟).

فرمود: «نگاه کن، موسی (علیه السلام) به این دلیل برای دیدار با عبد صالح راهی شد که گمان می کرد با نفس خود مبارزه کرده و منیت درونش را کشته است. اکنون امتحان در این بود؛ یعنی عبد صالح به موسی (علیه السلام) گفت که تو با من همراه خواهی شد و با این که می دانی من حجت بر تو هستم و خدا تو را به اطاعت از من دستور داده است، ولی آن گونه که خدا به تو فرمان داده است، نخواهی بود و آن گونه که تعهد داده ای، عمل نخواهی کرد؛ بلکه منیت از ژرفای درونت بروز خواهد یافت؛ هر چند من بر تو حجتم و تو، خود به صبر متعهد شده ای، باز بر من اعتراض روا خواهی داشت. یعنی عبد صالح به موسی می گفت: اینک تو را می آزمایم و منیت درونت را ظاهر می سازم، ولی وی، این عبارت را به صورت «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» بیان داشت. آیا اکنون متوجه شدی؟».

**فقلت: نعم.**

گفتم: آری.

**ثم قال (علیه السلام): (الآن أجيب سؤالک: فأعلم أنّ محاربة الأنا مراتب فمن حارب نفسه في مرتبة ما أكيد أنه يفشل لو اختبر في مرتبة أعلى ممن هو أعلى منه ، فمن يطير بارتفاع ألف متر لو أنه اختبر من يطير بارتفاع مئة متر سيفشل معه، وأيضاً لو اختبر من يطير بارتفاع مائتي متر سيفشل معه وهكذا، فكل من هم دونه يفشلون معه لو أراد اختبارهم، هذا هو الجواب).**

سپس فرمود: «حال به سؤالت پاسخ می دهم: بدان که مبارزه با نفس، دارای مراتبی است. کسی که در یک درجه با نفس خودش نبرد کرده باشد، اگر در مرحله ی بالاتر، از سوی کسی که برتر از او است مورد آزمون قرار گیرد، قطعاً شکست می خورد. کسی که در ارتفاع هزار متری پرواز کند، اگر فردی که در ارتفاع صد متری به پرواز در آمده را امتحان کند، این فرد شکست می خورد. همچنین کسی که در ارتفاع دویست متری پرواز کرده نیز در آزمون با او شکست می خورد و به همین ترتیب تمام کسانی که در مرتبه ی پایین تر از او هستند، اگر درصدد امتحان و ابتلای آنها بربیاید، همگی از او شکست خواهند خورد. این همان پاسخ است.».

**فقلت: معنى "منا" التي قالها رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لسلمان كم كان سلمان قد سحق الأنا، أو حال موسى (عليه السلام) بعد الامتحان هل اقترب من العبد الصالح (عليه السلام) بسحقه الأنا بصورة أكبر؟**

گفتم: در خصوص معنای «منا» (از ما) که رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به سلمان فرمود، سلمان تا چه حد منیت را لگدکوب کرده بود؟ یا آیا موسی (عليه السلام) پس از امتحان، به دلیل فروگرفتن بیشتر منیت، به عبد صالح (عليه السلام) نزدیک تر شد؟

**فقال (عليه السلام): (موسى) قد عُرِّفَ مقامه وحاله لكي لا يهلك، وسلمان (عليه السلام) مهما كان محاربتة للأنا فهذا لا يعني أنه قاربهم).**

فرمود: «مقام و وضعیت موسی (عليه السلام) به وی شناسانده شد تا مبادا هلاک گردد. سلمان (عليه السلام) نیز هر چه قدر که با منیت خود مبارزه کرده باشد، به آن معنا نیست که وی جزو آنها (اهل بیت) شده است.»

**فقلت: مولاي أعتذر فقد تخونني الكلمات والتعبير، يأخذ العبد الشوق أن يكون مع أسياده معهم في زمرة لا واحداً منهم والعياذ بالله، وهم قوم لا يقاس بهم أحد، فمن جهة يرجو الله لما يقرأ ما ورد عن حججه، ويحزن من أخرى لما ينظر لنفسه، فهل من سبيل؟ لما تأملت في (لن) العبد الصالح التي قالها لموسى (عليه السلام) حزنتم لا لما فضل الله به حججه - والعياذ بالله - بل لصعوبة الكون معهم، والله لا أعرف ماذا أقول، وأعتذر.**

گفتم: مولای من! عذر می خواهم! گاهی اوقات کلمات و عبارات، مرا به ناراستی می کشاند. شور و اشتیاقی عبد را فرا می گیرد که با سادات و سروران خودش و در زمره‌ی آنها باشد نه پناه بر خدا یکی از آنها، زیرا آنها مردمانی هستند که کسی با آنها مقایسه نمی شود. از یک سو وقتی انسان آنچه را که از حجج الهی وارد شده می خواند، به خدا امید می بندد و از سوی دیگر هنگامی که به خودش نظر می افکند، غم و اندوه وجودش را فرا می گیرد. آیا راهی وجود دارد؟ هنگامی که در «لن» (هرگز) که عبد صالح به موسی (عليه السلام) گفت تأمل کردم، غمگین شدم؛ نه به خاطر آنچه خدا به حجت‌هایش عطا فرموده - پناه بر خدا - بلکه به دلیل دشواری همراه شدن با آنها. به خدا نمی دانم چه بگویم. عذر می خواهم.

**فقال (عليه السلام): (هم يرون أنّ بقاءهم في مقابل الله سبحانه ذنب و تقصير، تضيق الكلمات وأعتذر عن التعبير أكثر من هذا، ولكن فقط هم عندما يقفون بين يدي ربهم تفيض دموعهم ألماً و حزناً؛ لأنهم موجودون في مقابله سبحانه وتعالى).**

فرمود: «آنها بقای خویش در برابر خدای سبحان را گناه و تقصیر به شمار می‌آورند. کلمات نارسا هستند و از تعبیر بیشتر پوزش می‌خواهم. ولی فقط این را می‌گوییم که آنها وقتی در پیشگاه پروردگارشان می‌ایستند، از درد و اندوه، اشک می‌ریزند که چرا در مقابل خداوند سبحان، موجودیت و حضور دارند».

**فقلت: وهل كان اللقاء في هذا العالم أي المادي الجسماني، أو في عالم آخر.**

گفتم: این دیدار در همین عالم یعنی در عالم مادی جسمانی صورت گرفت یا در عالمی دیگر بوده است؟

**فقال (عليه السلام): (في هذا العالم الجسماني، ولكن العبد الصالح لم يكن من هذا العالم جاء لهذه المهمة فقط).**

فرمود: «در همین عالم جسمانی صورت گرفته بود؛ ولی چنین نبود که عبد صالح فقط برای انجام این ماموریت به این عالم آمده باشد».

**فقلت: من الغلام الذي وفقه الله لحضور اللقاء، حكمة ذلك، وماذا استفاد مما جرى، ثم الحوت الذي نساها موسى (عليه السلام) وكان علامة المطلوب.**

گفتم: آن غلامی که خداوند وی را توفیق حضر در این دیدار داشت، چه کسی بود؟ حکمت آن چه بود و از آنچه رخ داد، چه بهره‌ای برد؟ در ضمن، آن ماهی که نشانه‌ی رسیدن به هدف بود و موسی (علیه السلام) فراموشش کرد، چه بود؟

**فقال (عليه السلام): (تقصد الذي رافق موسى (عليه السلام)، هو يوشع بن نون (عليه السلام)، هذه فيها كلام كثير، سأكتب تفسيراً للآيات وتقرأه أفضل).**

فرمود: «منظورت کسی است که همراه موسی (علیه السلام) بود؟ او یوشع بن نون (علیه السلام) بود. در این مورد سخن بسیار است و من تفسیری بر این آیات خواهم نوشت که بهتر است آنها را بخوانی».





**نقل ابن فهد الحلبي: (أن الله سبحانه أوحى إلى موسى (عليه السلام): إذا جنت للمناجاة فاصحب معك من تكون خيراً منه، فجعل موسى لا يعترض أحداً الا وهو لا يجسر أن يقول: إني خير منه، فنزل عن الناس وشرع في أصناف الحيوانات حتى مر بكلب أجرب، فقال: أصحب هذا فجعل في عنقه حبلاً ثم مر به فلما كان في بعض الطريق شمر الكلب من الحبل وأرسله، فلما جاء إلى مناجاة الرب سبحانه قال: يا موسى أين ما أمرتك به؟ قال: يا رب لم أجده، فقال الله تعالى: وعزتي وجلالي لو أتيتني بأحد لمحوك من ديوان النبوة) عدة الداعي: ص ۲۰۴.**

- ابن فهد حلبي نقل نموده: «خداوند سبحان به حضرت موسی (علیه السلام) وحی کرد که هنگامی برای مناجات نزد من می آیی، فردی را به همراهت بیاور که تو از او بهتر باشی. موسی (علیه السلام) هر کس را که می دید، جرات نمی کرد بگوید من از او بهترم لذا دست از مردم برداشت و در میان انواع حیوانات، شروع به جستجو کرد تا این که به سگ گری برخورد کرد. گفت این را با خود می برم، در گردنش ریسمانی انداخت و او را با خود کشید. در میان راه ریسمان را گشود و سگ را رها کرد. وقتی به مناجات پروردگار سبحان رسید، به او فرمود: ای موسی کجاست آنچه که به تو امر کردم؟ گفت پروردگارا آن را نیافتم. خدای متعال فرمود: به عزت و جلالم قسم اگر حتی یک نفر را می آوردی، نام تو را از دیوان نبوت پاک می کردم». عدة الداعي: صفحه ۲۰۴.

**هذه منها: عن سالم الأشل، قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علي الباقر (عليه السلام) يقول: (نظر موسى بن عمران في السفر الأول إلى ما يُعطى قائم آل محمد من التمكين والفضل، فقال موسى: رب اجعلني قائم آل محمد. فقيل له: إن ذاك من ذرية أحمد. ثم نظر في السفر الثاني فوجد فيه مثل ذلك، فقال مثله، فقيل له مثل ذلك، ثم نظر في السفر الثالث فرأى مثله، فقال مثله، فقيل له مثله) كتاب الغيبة - محمد بن إبراهيم النعماني: ص ۲۴۶ - ۲۴۷.**

- این حدیث از آن جمله است: سالم الاشل گفته از امام باقر شنیدم که فرمود: «موسی بن عمران ع در سفر اول (تورات) نظر کرد و مقام قائم آل محمد ع را در مکنت و قدرت و فضیلت مشاهده نمود و از خدا خواست نمود: خداوندا! مرا قائم آل محمد قرار بده! به او گفته شد: قائم از فرزندان احمد است. سپس در سفر دوم نگریت و دوباره مانند همان مطلب قبلی را یافت و مانند آن را از خداوند درخواست کرد و همان پاسخ را شنید. سپس در سفر سوم نگریت و همان مطلب را دید و همان سخن را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید». کتاب غیبت محمد بن ابراهیم نعمانی: صفحه ۲۴۶ تا ۲۴۷.